

سرزمین عجایب

نگاهی به «آلیس در سرزمین عجایب» نوشته لویس کارول

ارغوان صمدیان

اشاره

داستان «آلیس در سرزمین عجایب» از معدود داستان‌هایی است که شهرتی جهانی یافته و تأثیر عمیقی بر جریان ادبی اروپا و امریکا گذاشته است. لویس کارول، نویسنده داستان، با محور قرار دادن شخصیت دختر بچه‌ای به نام آلیس و خلق داستانی به ظاهر کودکانه به شهرتی جهانی رسید. بسیاری از مردم اروپا و امریکا به داستان‌های او علاقه‌مند بودند و این علاقه میان بزرگسالان و کودکان به یک اندازه تا اکنون ادامه یافته است. گفتار حاضر، مروری است بر تاریخچه پدید آمدن داستان، شرحی درباره نویسنده و نیز دختر بچه‌ای که شخصیت اصلی داستان است و نظری به ترجمه‌هایی که در ایران از داستان شده است.

لویس کارول

داستان «آلیس در سرزمین عجایب» (۱۸۶۵) نامی آشنا در عرصه ادبیات است. اثری ماندگار که در ظاهر سفر کودکانه آلیس به دنبال خرگوشی سفید است که جلیقه بر تن و با ساعتی در دست، نگران قرار ملاقات دیر شده‌اش، می‌دود. داستان کاملاً اتفاقی آغاز می‌گردد و با تمایل کودکانه آلیس برای عبور از دری کوچک و ورود به باغی پر از گل ادامه می‌یابد. آرزوهای دور از حقیقتی که محقق می‌گردند و موجودات عجیبی که در آن سرزمین حضور دارند ادبیات فانتزی داستان را شکل می‌دهند و مفهومی عمیق را در قالب داستانی ظاهراً کودکانه بیان می‌کنند. این کتاب و ادامه آن که «آن سوی آینه» (۱۸۷۲) نام دارد در طی یک قرن و نیم بی‌وقفه تجدید چاپ گردیده و نه تنها در عرصه چاپ و نشر کتاب و تصویرگری بلکه در دیگر عرصه‌های هنر نظیر انیمیشن، فیلم، عکاسی و نقاشی نیز تأثیرگذار و الهام‌بخش بوده است. طنزهای بسیاری به تقلید از کتاب‌های آلیس نوشته شده و منبع لطیفه‌گویی در سخنرانی و اظهارنظر نمایندگان مخالف در مجلس عوام انگلستان و مجله فکاهی «پانچ» گردیده است. نمایشنامه‌های بسیاری بر پایه داستان‌های آلیس شکل گرفتند، به روی صحنه آمدند و موجب شهرت باز یگرائشان گردیدند. حتی



تصویر ۱

اپراها، باله‌ها و ارکستر سمفونیک‌ها با آلیس آشنایی دارند. حرف زدن گل‌ها در باغ آینه، داد و فریاد یاوه‌گو، وز وز حشرات باغ آینه و شور و شوق شهسوار سفید همگی بازتاب خود را در موسیقی «دیمز تیلر» بر جای گذاشتند و علاوه بر آن در سال ۲۰۰۰ بر پایه این دو داستان و نیز با تلفیق برخی از کاراکترهای اشعار «لوئیس کارول» بازی رایانه‌ای به نام «امریکن مک‌گیز آلیس» خلق شد که بسیار مورد توجه قرار گرفت و خود سبب اقتباسات و الهام‌بخشی‌های بیشماری گردید که آلیس را در جهان مدرن بازسازی می‌کردند.

لوئیس کارول نام مستعار «چارلز لاتویج داجسون» استاد ریاضیات کالج «کریست چرچ» در دانشگاه آکسفورد بود. وی متولد ۲۷ ژانویه ۱۸۳۲ فرزند خانواده‌ای ثروتمند، از طبقات بالای جامعه و افراد با نفوذ شمال انگلستان بود. خانواده او سنتی، پیرو کلیسا، دارای رگه ایرلندی و وابسته به دو طبقه اصیل نظامی و مذهبی بودند. جد بزرگ او، «چارلز داجسون»، اسقف و پدر بزرگ او، «چارلز»، فرمانده ارتش بود. وی هنگامی که دو پسرش بسیار کوچک بودند در نبردی در سال ۱۸۰۳ کشته شد بنابراین فرزند ارشد او، «چارلز»، پس از تحصیل ریاضیات در آکسفورد با دختر دایی خود «فرانسیس جین لاتویج» ازدواج کرد (۱۸۲۷) و به سوی حرفه دیگر خانواده و مقام روحانیت بازگشت. حاصل این ازدواج ۷ دختر و ۴ پسر بود. چارلز نویسنده (لوئیس کارول) فرزند سوم و پسر ارشد این خانواده محسوب می‌شد که در میانه سال‌های ازدواج والدینش در مقر کشیش بخش «دارسبری» در «چشایر» متولد گشت.

چارلز در نخستین سال‌های کودکی در خانه و تحت نظارت مادری مهربان و دوست‌داشتنی تحصیل می‌کرد. اغلب مباحثی که مادر برای مطالعه چارلز مهیا می‌ساخت مباحث مذهبی و پند و اندرزهای تربیتی بودند. در دوازده سالگی برای تحصیل به مدرسه خصوصی کوچکی در نزدیکی «ریچموند» و پس از آن در ۱۸۴۵ به «راگی»^۱، بزرگ‌ترین مدرسه انگلیسی ملی منتقل گشت. در ژانویه ۱۸۵۱ برای تحصیل به آکسفورد و کالج قدیمی پدرش «کریست چرچ» رفت و به سبب استعداد ذاتی خود در ریاضیات، بورس تحصیلی کالج را به دست آورد که البته به دلیل فوت ناگهانی مادرش و افسردگی پس از آن بورس را از دست داد.

سال‌های ابتدایی زندگی آکادمیک وی در میان وعده‌های بزرگ و حواس‌پرتی شدید سپری شد اما همچنان استعداد فوق‌العاده‌اش او را موفق به دریافت درجه دانشجویی کریست چرچ کرد. چارلز تدریس در آکسفورد را از ۱۸۵۵ آغاز کرد و تا ۲۶ سال بعد آن را ادامه داد. درآمد این شغل خوب بود اما او را خسته می‌کرد. بسیاری از شاگردان او احمق بودند، بزرگ‌تر از او، پولدارتر و تقریباً همگی بی‌توجه و بی‌علاقه به درس. نمی‌خواستند چیزی یاد بگیرند و به آنها آموزش داده شود، رخوت از همه طرف آنها را احاطه کرده بود و همین امر اشتیاق زندگی را در استاد جوان نابود می‌کرد. این مسأله مقدمه‌ای شد که چارلز برای فرار از کسالت و یکنواختی زندگی، به هنر روی آورد.

در دوره ویکتوریا تب جمع‌آوری و اهدای عکس‌های تک‌چهره شایع شده بود. عکاسی تازه دستخوش انقلابی بزرگ گشته بود و اختراع تصاویر منفی بر روی صفحات شیشه‌ای «کلودیون»^۲ مرطوب شماری از علاقه‌مندان هنر را برانگیخت تا به عکاسی بپردازند. سال ۱۸۵۶ بود که داجسون جوان مجذوب این فرم جدید عکاسی گشت و هنگامی که آن را آموخت برای ارائه عقایدش به جست‌وجو پرداخت؛ ارائه‌ای آزاد و زیبا از ایده‌آل‌هایش، به پاکی باغ بهشت، جایی که می‌توان از روابط انسانی بی‌هیچ خجالتی لذت برد. دنبال کردن زیبایی به عنوان تعریفی از ظرافت، لطافت و وقار، یک معنی برای باز یافتن پاکی گمشده، فلسفه‌ای که وی در سنین میان‌ساله همچنان به شکل دادنش پرداخت. چارلز عکاسی را وسیله‌ای برای تجلی فلسفه بسیار شخصی و درونی خود قرار داد و از آنجا که در ایجاد ارتباط با مردم تبحر داشت به عکاسی پرتره و به خصوص پرتره کودکان روی آورد. این قدمی دیگر برای ورود او به دنیای حرفه‌ای ادبیات بود. چارلز از کودکی برای خواهران و برادرانش روزنامه‌هایی کوچک شامل داستان‌های کوتاه و تصویرگری‌های خودش فراهم می‌آورد و حالا این ذوق و قریحه کودکان خود را برای جلب توجه کودکان و شاد ساختن آنها به کار می‌گرفت تا آنجا که امروزه او را به عنوان یکی از اولین و مهم‌ترین عکاسان پرتره کودکان و به ویژه دختر بچه‌ها در دوره ویکتوریا می‌شناسند. «آلیس لیدل» قهرمان «آلیس در سرزمین عجایب» و «آنسوی آینه» در خاطرات خود می‌نویسد:

«ما روی میل کنار او می‌نشستیم و او برای ما قصه تعریف

از پاهایش در میخورد با خود گفت: بچه‌ها باهام از این بند چطور گشایان دایره‌شما؟ الان دیگر آقدر از شما دور شدم که فکر نمیکنم دستم بشما برسد. بعد فکر کرد: باید برمی‌گردی شده باهام مهربانی کنی و گرنه دیگر مرا از دست نخواهد برد در هر دو گوش خواهد داد. با خود گفت:



موقع چشیدن صفتشید، کوچکش اندک‌اندک بزرگ‌تر بود.

درد آن در باد داشت و نان شیرینی بزرگی در آن بود که با حرما در پیش نوقته بود: «مرغ با خود بود» سوزا گفت: این را خورم خورد اگر قدم بلندتر شد که دستم بکشد خواهد دیدم و اگر باز هم کوچکتر شدم آنوقت با خود فریادم خورم گذاشت دور هر صورت خورم در باغ خورم در ماهید. هر چه بادایا

تنگا کوچکش از ناخوشی‌اش را گند و پنهان گذاشت و منظر بود که بیند چه بر سر می‌آید. دستش را هر دو دستش نگه داشت بود که بنام درازتر میشود با گوشه‌ها، اما با کمال تعجب دید که هیچ فرق نکرد بهمان اندازه باقی ماندند بزرگ‌تر شده که چنگر بر سر و دستش وقتی تیرش می‌خوردند نشان هیچ فرق نداشت. دلی سوزا از پس چرخ‌های صوب دیدم بود. انتظار چیزها تعجب داشت. بعد فکری کرد و این انتظار بطرف چنگه رسید و بالاخره ناخوشی‌اش را تازه خورد و نام کرد.

طولی نگذشت که سوزا به صد و هفتاد نفر از هم باز میشود. وقتی با هایش نگاه کرد بطرفش رسید که توغاری بنام سوزا در سرعت شماره دوازدهم

تیر باد داد. شب‌خودیا پس برایشان یک جفت کفش چوبی، نو می‌شد. بعد بطرفش رسید که کفش‌ها را خریدار بسته بندی کرده و کاغذی هم همراه آنها برای پاهایش فرستاده و روی کاغذ آدرس پایش را اینطور نوشته: «از فوق کف اطاق، کاتب‌ناری، سرسبز، کوه‌سوزا، قربان تو سوزا».

آنوقت بگریه مشغول افکار ایشان خودشان شده گفت:



صحنه ۳



نداشته با نه نسیم گرفته که باغ بروم. اما ملاقات سوزا همینکه بدریچه رسید پادشاه اندک فراموش کرده کلید کوچه‌ها را در بر دارد و وقتی که برایش در اقلان آن‌ها را گفت دید که کفش بیز نسیم دلی کلید را از زیر میز شیشه‌هاک می‌دید. چندبار سعی کرد که از پایه میز بالا رود ولی پایش زخمی می‌شود. بالاخره وقتی که سوزا از این‌ها اطلاع پیدا می‌کند، مأمور و نا امید بزین نشست و بگریه افتاد.

سبب تنهایی با خود گفت: «عجب بچه غلبی هستی اگر چه که با هم می‌دانی تو و من هیچ‌کس که بی دلنگ ساکت شوی» سوزا همیشه بخودش امید می‌کرد و هیچ‌کس را در حال خود خوب مطابق باطل بود و گاهی هم با خود می‌گفت: «آقا خداوند را از کارهای که کرده بود سوزا می‌کرد تا آنکه بهشتش می‌آمد. از همین‌ها می‌گفت که خود را در فرشته‌ها دیدم. دلی در اینجا با خود فکر کرد که دیگر با پادشاه ندانم، زیرا آند که کوچک شده‌اند که یک‌کس هم زود حساب میشود چه هر سه بد نظر در همین اطلاعات خود دان

در شمار و نوشته شرح دادیم که سوزا چطور در آن کشور خوش‌امور و خوش‌امور می‌ماند و چه کارها می‌کند و پس از رسیدن به چاه و فراموش شدن پایه‌ها به طرفی فرستاده. حالا چه داستان...



سوزا بگریه گفت: ای دای، چرا اینطور می‌خورد؟ مثل اینست که دارم تو را فرود می‌برد و گوچکس تو را دانی راست می‌گوید. بود. حال کفش با اندازه یک کتاف شده بود از فکر اینکه اگر تو دیگر برایش خواهی نمودت است از راه دریاچه باغ داخل شود برق شادی در چشمش درخشان می‌شود پس از مدتی صبر کرده برای اینکه بیند آیا اثر مایع داخل شده

تصویر ۲ سهیلا در سرزمین عجایب، اطلاعات کودکان، ۱۳۳۶ ه.ش.

رییس دانشگاه نگذاشته بود (۲۵ آوریل) که چارلز برای کمک به دوستش «رجینالد سودی» برای عکاسی از کلیسای کریست چرچ بیرون رفت. در عکاسی از کلیسا موفقیتی به دست نیامد اما دختران رییس دانشگاه را در باغ اقامتگاه مشغول بازی دید و آنها را سوزهای مناسب برای عکاسی یافت. این اولین ملاقات چارلز با آلیس بود.

اسم کامل او «آلیس پلیزانس لیدل» بود و یک هفته بعد از چهارمین سالگرد تولدش دوستی عمیق او با چارلز آغاز گشت. خانواده لیدل در سال‌های آتی نقشی مهم در زندگی هنری و ادبی چارلز رقم زدند. او با مادر و بچه‌ها دوست صمیمی شد. بچه‌ها را به گردش می‌برد، برایشان قصه می‌گفت و آنها مدل عکس‌های او می‌شدند. البته عکاسی تنها مظهر دوستی آنان نبود. چارلز بچه‌ها را برای بازدید از کالج «مگدالن»، باغ گیاهان دارویی، پارک آهوی وحشی و موزه دانشگاه همراهی می‌کرد. آنها در شهر قدم می‌زدند، به سوی پل «فولی» می‌رفتند، قایقی اجاره می‌کردند، در طول رودخانه «ایسیس» قایقرانی می‌کردند و تا رود «تمز» که از آکسفورد تا دهکده «گادستو» جریان داشت پیش می‌رفتند.

شش سال بعد در چهارم ژوئیه ۱۸۶۲ هنگامی که چارلز رئیس مطالب داستانش را طرح‌ریزی می‌کرد دخترها را برای پیک نیک

می‌کرد. همزمان با پیشرفت داستان آن را با مداد یا جوهر تصویرسازی می‌کرد. هنگامی که داستان تمام می‌شد و ما شاد و خندان می‌شدیم از فرصت استفاده می‌کرد و با نشان دادن صفحه عکاسی از ما می‌خواست که ژست بگیریم. مدل عکس‌های او شدن برای ما مسرت‌بخش بود و ما همیشه با بودن در کنار او لحظات خوشی را سپری می‌کردیم.^۲

چارلز سال‌ها پیش از نوشتن «آلیس در سرزمین عجایب» روی ایده‌هایی فکر می‌کرد که می‌توانستند پول‌ساز باشند مثلاً کتابی برای کریسمس یا اشارات کاربردی برای ساخت عروسک-های خیمه‌شب‌بازی و برپا کردن تئاتر. همواره ذهنی باز و دیدی نو در ایده‌های او وجود داشت و هنگامی که پا به سن گذاشت حتی ایده‌هایش بهتر هم شد. در ۱۸۵۶ اولین قطعه ادبی خود را تحت عنوان «تنهایی» در مجله «ترین» منتشر کرد. شعری احساسی که به راحتی می‌توانست مشهورش کند و با نام مستعار «لوئیس کارول» ظاهر گشته بود. همان سال رییس دانشگاه از دنیا رفت و «هنری لیدل»، جانشین او، از «وستمینستر» به آکسفورد آمد و به این سمت (سرپرست جدید دانشگاه) منسوب شد. آقای لیدل همسرش «لورینا هانا ریو» چهار فرزندش «هری»، «لورینا» (اینا)، «آلیس» و «ادیت» را به همراه آورد. مدت زیادی از اقامت



تصویر ۳ آلیس، بیست ساله، ۱۸۷۲ م.

می‌دهد. مک دانلد داستان را برای کودکانش تعریف می‌کند و هنگامی که متوجه می‌شود داستان علاقه آنان را برانگیخته چارلز را برای چاپ و انتشار آن تشویق می‌کند. ماجراهای آلیس پیش از پایان نسخه خطی از هجده هزار کلمه به سی و پنج هزار افزایش یافت. چارلز تعدادی از داستان‌های دیگری را که قبلاً برای بچه‌ها تعریف کرده بود به کتاب افزود و برخی مطالب را از داستان حذف کرد. بخش عمده مطالبی که به داستان اضافه شد مربوط به گریه چشایر و میهمانی جنون‌آسای چای بود.

چارلز پس از پایان کار با «تامس کومب»، چاپچی دانشگاه، مشورت نمود و از او خواست تا کتاب را به هزینه شخصی‌اش چاپ کند اما از آنجا که چاپخانه دانشگاه به طور سنتی انجیل و فرهنگ لغات چاپ می‌کرد کومب از «الکساندر مک‌میلان» به عنوان ناشر و توزیع‌کننده دعوت به همکاری کرد.

پس از تفکرات بسیار بالاخره در سال ۱۸۶۵ عنوان «سرگذشت آلیس در سرزمین عجایب» برای کتاب انتخاب شد و به نویسندگی لوئیس کارول نامی که چارلز اولین بار ۹ سال پیش استفاده کرده بود منتشر گشت. اولین تیراژ آلیس دو هزار نسخه بود که به دلیل اعتراض تنیل نسبت به کیفیت چاپ کنار گذاشته شد و یک تیراژ جدید در دسامبر همان سال به چاپ رسید که در سال ۱۸۶۶ ترخیص شد. از میان اولین خوانندگان علاقه‌مند آلیس می‌توان به «اسکار وایلد»^۲ جوان و «ملکه ویکتوریا» اشاره کرد. چاپ جدید با سرعتی خارج از تصور به فروش رفت و مورد توجه کودکان و بزرگسالان قرار گرفت. شاهکار لوئیس کارول به تمام نقاط جهان راه یافت و به بیش از پنجاه زبان از جمله «اسپرانتو» و «فاروز» که زبان رسمی هیچ کشوری نیستند ترجمه گشت. از آن موقع تا کنون «آلیس در سرزمین عجایب» همواره زیر چاپ بوده و اگرچه به دلیل نبودن قانون حق مؤلف در آن دوره و چاپ شدن هزاران نسخه بدون اجازه نمی‌توان تخمین زد تاکنون چند نسخه از آن به فروش رفته اما می‌دانیم آلیس بعد از کتاب مقدس از پرخواننده‌ترین کتاب‌های جهان بوده است.

۱۴۳ سال از انتشار اولین نسخه چاپی آلیس در انگلستان می‌گذرد اما تنها ۵۰ سال از ورود و ترجمه آن در ایران گذشته است. استقبال از این داستان در سایر کشورهای جهان به خصوص اروپا بیشتر از ایران بوده اما با این حال تا کنون بیش از پانزده ترجمه

و قایقرانی از خانه بیرون برد. آلیس در آن هنگام ده سال داشت و چارلز در حالی که پارو می‌زد برای سه همراه کوچکش داستانی عجیب تعریف کرد که سرانجام اولین و طولانی‌ترین موفقیت تجاری را برایش به ارمغان آورد. بچه‌ها چنان شگفت‌زده به داستان گوش می‌دادند که قایقرانی را پاک فراموش کرده بودند. حکایت قصه چند بعد از ظهر ادامه یافت و هنگامی که داستان به پایان رسید آلیس از چارلز خواهش کرد این داستان را برایش بنویسد. چارلز به اصرار او داستان را نوشت، به همراه تصویرگری‌های خودش در کتابچه‌ای فراهم آورد و در یک کیف چرمی به عنوان هدیه کریسمس به آلیس داد (۱۸۶۴). وی به این فکر نیفتاده بود که آن را به چاپ برساند اما کتابچه‌اش این شانس را پیدا کرد که به دست «هنری کینگزلی»^۳ بیفتد. نسخه خطی، «ماجراهای آلیس در اعماق زمین» نام داشت (تصویر ۱۵) که در چهار فصل تنظیم گشته و با تصویرگری‌هایی که چارلز با الهام از نقاشی‌های «پیش‌رافائلی» از جمله آثار «الکساندر مونرو» و «روزتی» و مطالعه کتاب‌های تاریخ طبیعی طراحی می‌کرد تزئین گشته بود. چارلز در خاطرات خود (بهار ۱۸۶۳) آورده است که نسخه خطی ناتمام آلیس را به دست دوست و مربی خود «جرج مک دانلد»^۴



تصویر ۴ لویس کارول

متفاوت از آلیس در ایران وجود دارد.

به نظر می‌رسد اولین ترجمه آلیس در ایران مربوط به سال ۱۳۳۶ و مجله اطلاعات کودکان باشد. داستانی که تحت عنوان «سهیلا در کشور عجایب» و در دوازده قسمت از شماره یازدهم تا بیست و دوم منتشر گشت (تصویر ۲). اگرچه در این مجله دو کمیک استریپ به نام «سرگذشت پری» و «موش موشک و انبونه دوشک» که کپی انیمیشن «سیندرلا»ی دیزنی^۱ و «تام و جری» بودند منتشر می‌شد اما به نظر می‌آید «سهیلا در کشور عجایب» ترجمه‌ای از روی نسخه خطی آلیس باشد چرا که انیمیشن دیزنی تلفیقی بود از هر دو کتاب آلیس (سرزمین عجایب و آن سوی آینه) و نسخه چاپی هم چنانچه ذکر شد بسیار کامل‌تر و تقریباً دو برابر متن نسخه خطی را دربرداشت.

«سهیلا در کشور عجایب» همچون نسخه خطی فاقد بخش‌هایی نظیر گربه چشایر، مهمانی جنون‌آسای چای و خوک و فلفل بود و از طرفی تصویرگری‌هایی بسیار ساده و خطی، مشابه با آلیس در اعماق زمین آن را تزیین می‌کرد. در این ترجمه بخش‌هایی مانند سوپ لاک‌پشت، گریفین و سگ پشمالوی خانگی که برای کودکان آن روز ایران چندان ملموس نبودند حذف شده و در عوض نام‌ها و صحنه‌هایی که ملموس‌تر باشند اضافه گردیده بود.

در سال ۱۳۳۸ ترجمه متن کامل آلیس از زبان فرانسه به فارسی توسط دکتر حسن هنرمندی با عنوان «آلیس در سرزمین عجایب» صورت گرفت. این کتاب در سال ۱۳۵۰ به چاپ دوم رسید و پس از آن در سال ۱۳۶۱ ترجمه‌ای منحصر به فرد از آلیس توسط «مسعود توفان» (تزار توفان) از زبان انگلیسی و با عنوان «آلیس در شگفتزار» منتشر شد.

این کتاب چنانچه از نامش پیداست ادبیاتی خاص خود داشت و مترجم سعی وافری برای بیان کامل روح کتاب و طنز و بازی موجود در کلمات آن به کار گرفته بود. آلیس در شگفتزار علاوه بر چند عکس از آلیس لیدل و چارلز مجموعه‌ای از تصویرگری‌های لویس کارول، جان تیل و «الف استیدمن» را در بر داشت و حتی به لحاظ ترکیب‌بندی جملات و حفظ ارزش کلمات به نسخه مادر وفادار بود. از دیگر ترجمه‌های متن کامل آلیس می‌توان به ترجمه «محمدتقی بهرامی حران» از هر دو کتاب آلیس (نشر جامی،

۱۳۷۴) اشاره کرد. به نظر می‌رسد آقای بهرامی حران تنها مترجم «آن سوی آینه» در ایران است. نکته قابل توجه در ترجمه ایشان ذوق و همت به کار رفته در ترجمه و منظوم نمودن اشعار می‌باشد که مانع از خستگی خواننده شده و به جرأت می‌توان گفت در خور تحسین است.

سال‌های اخیر ترجمه‌های دیگری از متن کامل آلیس انتشار یافتند که بارها تجدید چاپ گردیدند از جمله ترجمه خانم «زویا پیرزاد» (نشر مرکز، ۱۳۷۵) و همچنین تعداد زیادی متن خلاصه شده یا بازنویسی شده آلیس که حداقل از سال ۱۳۷۲ تا کنون به چاپ پنجم الی نهم رسیده‌اند.

آثار چارلز پر است از راز و رمزها و معماهایی که باید توسط خواننده کشف گردند و همین نماهای خارق‌العاده و شگفت‌انگیز هستند که لزوم تصویرگری برای این کتاب را اثبات می‌کنند. صدها نامه از چارلز به دوستان کوچکش بر جای مانده که کمابیش بیانگر دیدگاه خلاقانه او در ابعاد مختلف ایجاد ارتباط با مخاطبان کوچکش هستند.

سرزمین عجایب، قلمرو حکومت ملکه قلب‌ها است (بی‌بی دل) و ساکنان قصر ملکه، ورق‌های بازی هستند. بازی با ورق

بیشتر بر پایه شانس و اقبال استوار است. در سرزمین عجایب نیز همین قانون بی قانونی حکومت می کند. آلیس بی هدف پیش می رود و تنها در طول مسیر سعی می کند رفتار خود را هدفمند کند. او سرانجام هویت خود را می یابد و برای خود قانونی وضع می کند که تغییرات ناگهانی پیش رویش را تا حدی توجیه کند و شرایطی را فراهم می آورد که برقراری ارتباط با موجودات غیر قابل پیش بینی آن سرزمین تسهیل شود. چارلز عاشق جدول کلمات متقاطع، طرح معما و بازی بود. او اساس سرزمین عجایب و شهر آینه را بر پایه چنین روابطی خلق کرد.

ورود آلیس به سرزمین عجایب استعاره از ورود یک کودک به دنیای بزرگسالان است و آن سوی آینه ادامه ای است بر ماجرای سرزمین عجایب، مرحله ای که سرانجام آلیس که هویت خود را در سرزمین عجایب یافته، سعی در شکل دادن آن و پیدا کردن جایگاهش در اجتماع دارد. چارلز «آن سوی آینه» را هفت سال پس از سرزمین عجایب هنگامی که آلیس لیدل چهارده ساله بود نوشت. در «آن سوی آینه» آلیس با اختیار کامل قدم به شهر آینه می گذارد تا باز هم با موجودات بیشتری آشنا گردد و تجربه بیندزد. در این داستان شهر آینه را قانون شطرنج اداره می کند و آلیس که با ورود به این سرزمین تنها یک مهره سرباز پیاده محسوب می گردد بر طبق قانون می تواند تا خانه هشتم پیش رود و با رسیدن به آنجا تا مقام ملکه ارتقا پیدا کند. در فصول ابتدایی داستان ملکه مهره های سرخ شطرنج همچون یک معلم راه پیروزی را برای آلیس شرح می دهد و حتی می گوید راه را دو بار برایت توضیح می دهم چرا که می دانم حتماً فراموش می کنی: «حالا یک سرباز پیاده هستی پس در قدم اول دو خانه پیش می روی، خانه سوم را آنقدر سریع پشت سر می گذاری که فکر می کنم با قطار رد می شوی. در خانه چهارم تویدلی و تویدلدوم را می بینی. قسمت اعظم خانه پنجم آب است. خانه ششم هامپی دامپی را ملاقات می کنی و خانه هفتم هم یک جنگل است که شهسواری راهنمایی ات خواهد کرد. در خانه هشتم ملکه^۱ هستی و اینها همه برای سرگرمی است.»

در «آن سوی آینه» راز و رمزها افزایش می یابد و درک داستان همچون بازی شطرنج نیازمند هوش خواننده می گردد. بسیاری از صحنه های داستان های آلیس برگرفته از خاطرات چارلز

با خواهران لیدل است و شاید بتوان گفت جو موجود در داستان نیز بسیار متأثر از روابط خانواده داجسون و خانواده لیدل بوده. در «آن سوی آینه» مجازات و مکافات پیش از وقوع جرم انجام می پذیرد. هتر به زندان می افتد برای آنکه تنبیه شود و این در حالی است که هنوز جلسه محاکمه تشکیل نشده و جرمی صورت نگرفته است. آلیس می گوید:

«من نمی توانم چیزی را پیش از آن که اتفاق بیفتد به یاد بیاورم.»

و ملکه سفید پاسخ می دهد:

«چنین ذهنی باید خیلی ناتوان باشد که تنها آنچه را که انجام شده به یاد بیاورد.» پس از آنکه ملکه در مورد مجازات هتر برای آلیس توضیح می دهد آلیس می گوید: «چطور ممکن است او را مجازات کنید فرض کنید او هرگز خطایی مرتکب نشود!؟»

- «خوب اینطوری خیلی بهتر است.»

- «البته و اگر مجازات نمی شد بهتر هم بود.»

- «تو هرگز تنبیه شده ای؟»

- «بله برای خطاهایم.»

ملکه پیروزمندانه گفت: «و متوجه اشتباهات خود نشدی؟»

- «بله اما پس از انجام اشتباهاتم تنبیه شدم. این خیلی فرق می کند.»

- «ولی فکرش را بکن... اگر پیش از آن تنبیه می شدی دیگر آن کار را انجام نمی دادی و ممکن بود الان مسائل خیلی بهتر باشد. بهتر و بهتر و بهتر!» صدای او همراه با هر بهتری که می گفت بلند و بلندتر می شد تا آنکه سرانجام به فریادی بلند مبدل شد.

در ۱۸۷۱ چارلز به لندن مسافرت کرد و در مدت اقامت خود آلیس دیگری را ملاقات کرد. «آلیس ریکس» الهام بخش ادامه آلیس در سرزمین عجایب بود. چارلز با او در مورد انعکاسش در آینه صحبت کرد و این گفتگو مقدمه ای شد برای شروع «آن سوی آینه» و آنچه آلیس آنجا می یابد. چارلز «آن سوی آینه» را نوشت و در بخش آخر آن در شعری احساسی و حاکی از دلنگی خاطرات قایق سواری به همراه خواهران لیدل را بازگو کرد.

خاطره روزی که برای اولین بار داستان آلیس در سرزمین عجایب را تعریف کرد و سپس آن را در قالب کتاب منتشر ساخت.

of her own little sister. So the boat wound slowly along, beneath the bright summer-day, with its merry crew and its music of voices and laughter, till it passed round one of the many turnings of the stream, and she saw it narrow.

Then she thought, (in a dream within the dream, as it were,) how this same little Alice would, in the after-time, be herself a grown woman; and how she would keep, through her ripen years, the simple and loving heart of her childhood; and how she would gather around her other little children, and make their eyes bright and eager with many a wonderful tale, perhaps even with these very adventures of the little Alice of long-ago; and how she would feel with all their simple sorrows, and find a pleasure in all their simple joys, remembering her own child-life, and the happy summer-days.



of her own little sister. So the boat wound slowly along, beneath the bright summer-day, with its merry crew and its music of voices and laughter, till it passed round one of the many turnings of the stream, and she saw it narrow.

Then she thought, (in a dream within the dream, as it were,) how this same little Alice would, in the after-time, be herself a grown woman; and how she would keep, through her ripen years, the simple and loving heart of her childhood; and how she would gather around her other little children, and make their eyes bright and eager with many a wonderful tale, perhaps even with these very adventures of the little Alice of long-ago; and how she would feel with all their simple sorrows, and find a pleasure in all their simple joys, remembering her own child-life, and the happy summer-



ساختار شعر به گونه‌ای است که حروف اول هر جمله در کنار هم نام «آلیس پلزانس لیدل» را می‌سازد و عمق احساس چارلز را نسبت به کسی که همواره در رؤیای او حضور داشت بیان می‌دارد.

«آسمان روشن تنگ غروب آفتاب
روزی از مرداد ماه و قایقی بر روی آب
لیک قایق می‌رود آهسته و دامن کشان
روزی از مرداد ماه و قایقی بر روی آب
یک گروه پر ز شور و اشتیاق از کودکان
هر سه دختر، خواهند و خواستار داستان
«ساده باشد داستان» گویند آنها، بی‌شکب
شوق آنان آشکار از گوش‌ها و دیدگان
پر کشیده رفته‌اند از فرمان آن یادها
سردی پاییز برده گرمی مردادها
لحظه‌های آن غروب دلپذیر آفتاب
محو گشته در گذار بیقرار بادها
زان زمان آلیس فکرش در منست
بی‌هماندی به زیر آسمان روشن است
اندین دنیا ندیده هیچ‌گه چشم کسی
دختری چون او که اینسان طالب دانستن است
نزد هم بنشسته طفلان دل پر از شادی و شور
چشم‌ها و گوش‌ها بر داستان شهر دور
سر خوش از بشنیدن قصه شگفتستان من
همچو افسون گشتگان، خاموش و مشتاق و صبور
لب خموشان، قصه آلیس را بگزیده‌اند
با امید دیدن رویای او خوابیده‌اند
یاد ایام خوش آن قصه‌های دلنواز
خواب فصل گرم چندین ساله را می‌دیده‌اند
در درون قایقی، بنشسته، می‌رانند پیش
قایقک لغزان به روی آب، بر هنجار خویش
لاف کمتر زن، بگو آیا که نیست
زندگانی من و تو جز یکی رؤیای، بیش؟»^{۱۵}

احتمالاً یکی دیگر از دلایل اندوه موجود در «آن سوی آینه» غم از دست دادن پدر (۱۸۶۸) است. انعکاس حسی که قبلاً هم به

دلیل مرگ مادر بر زندگی چارلز سایه انداخته بود. اگرچه جو حاکم بر آن سوی آیین (۱۸۷۲) کمی تیره تر از سرزمین عجایب بود اما حتی بهتر از آن فروش رفت. با موفقیت بزرگ و شگفت‌انگیز آلیس در سرزمین عجایب و آن سوی آیین زندگی چارلز به شکل محسوسی به دو نیمه تقسیم گشت: نیمه اول، زندگی واقعی او در هیئت کشیش موعظه‌گر یکشنبه‌ها و استاد ریاضی طول هفته و نیمه دوم، رشد و نمو افسانه‌ لوئیس کارول که زندگی او را احاطه می‌کرد. چارلز در زمینه ادبیات، طنز، ریاضی و منطق آثار جالبی پدید آورد. در ۱۸۷۶ بلندترین حماسه خود «در جست‌وجوی اسنارک» را سرود که آخرین اثر بزرگ او که دنیایی خیالی و خارج از منطق را بیان می‌کرد به حساب می‌آید. بعد از آن به ترتیب در سال‌های ۱۸۸۹ و ۱۸۹۳ آخرین رمانش «سیلوی و برونو» را که سرگذشت دو بچه پری بود، در دو جلد منتشر ساخت. چارلز به سرعت به مردی ثروتمند اما با شخصیتی که به مرور تغییر یافته بود تبدیل گشت. شخصیتی بسیار مشهور که همچون داستان‌هایش عمیقاً در روح مردم جای داشت. چارلز در تمام طول زندگی خود حتی هنگامی که از لحاظ مالی و جایگاه اجتماعی به سرعت ترقی نمود به تدریس در کریست چرچ، شغلی که درآمد خوبی داشت اما هیچ‌گاه او را خشنود نمی‌کرد، ادامه داد و همانجا در اقامتگاه خود تا ۱۸۸۱ زندگی کرد.

در ۱۸۷۲ کوچک‌ترین پسر ملکه ویکتوریا پرنس «لئوپلد» برای تحصیل به کریست چرچ آمد. در آن زمان شایع شده بود که بین لئوپلد و آلیس (تصویر ۳) احساسی عاشقانه شکل گرفته است اما پرنس که به شدت زیر سلطه ملکه ویکتوریا قرار داشت اجازه ازدواج با آلیس را نیافت. آلیس اشراف‌زاده نبود و یک سال از لئوپلد (متولد ۱۸۵۳) بزرگ‌تر بود. خانواده لئوپلد ترجیح می‌دادند در صورت قطعیت وصلت با این خانواده، لئوپلد با ادیت (متولد ۱۸۵۴) ازدواج کند.

در ۱۸۷۴ آلیس، لورینا و ادیت به یک سفر بزرگ در اروپا رفتند. دو سال بعد از آن ادیت در سن بیست و دو سالگی به واسطه سرخک پیش از آن که ازدواج کند درگذشت. مرگ او تأثیری عمیق بر روحیه خانواده لیدل گذاشت و آلیس به دلیل شوک ناشی از مرگ خواهر کوچک خود تا چند سال بعد ازدواج نکرد. در همان تاریخ (۱۸۷۶) لئوپلد از کریست چرچ فارغ‌التحصیل شد.

سرانجام در پانزدهم سپتامبر ۱۸۸۰ آلیس در سن بیست و هشت سالگی با «رجینالد هارگریوز» در کلیسای «وستمینستر» ازدواج کرد. چارلز در عروسی آلیس حضور نداشت و تنها هدیه‌ای به وسیله یک دوست برای او فرستاد. نمی‌دانیم که این مسئله تا چه حد به آلیس ارتباط دارد اما چارلز از ۱۸۸۰ به بعد عکاسی را کنار گذاشت و در ۱۸۸۱ به تدریس در کریست چرچ خاتمه داد. آلیس صاحب سه پسر شد. دو پسر بزرگ او «الن کنیونتون» و «لئوپلد رجینالد»^{۱۶} در جنگ جهانی اول کشته شدند تنها سومین پسر او C.L. از جنگ جان سالم به در برد. او همان کسی است که اسم، آدرس و تاریخ تولد و مرگش (۱۸۸۷ تا ۱۹۵۵) در تکه کاغذ آرشیو گویلدفورد ذکر شده است و شایع بود بر اساس نام مستعار چارلز (لوئیس کارول) نامگذاری شده است اگرچه آلیس این مطلب را در گفت‌وگو با مطبوعات انکار کرد.

چارلز در ۱۸۸۵ از سوی آلیس اجازه نشر نسخه خطی را برای ناشرش مکمیلان دریافت کرد و در بیست و دوم دسامبر ۱۸۸۶ آلیس در اعماق زمین با تیراژ پنج هزار نسخه تکثیر شد. اگرچه تصویرگری‌های چارلز چندان زیبا و استادانه طراحی و اجرا نشده بود اما از این لحاظ که تصاویر ذهنی او را از داستان بیان می‌کردند بسیار ارزشمند هستند. سرانجام چارلز در چهاردهم ژانویه ۱۸۹۸، در سن شصت و شش سالگی، به واسطه ذات‌الریه‌ای شدید در منزلی که برای خواهرانش در «گویلدفورد»، در جنوب شرقی انگلستان، خریده بود درگذشت و در گورستان «مونت سمری» واقع در گویلدفورد به خاک سپرده شد. بیش از یک قرن سپری گشت اما هیاهوی کشف راز و رمز افسانه‌هایی که او نوشت همچنان ادامه یافت (تصویر ۴).

آلیس نسخه خطی را تا ۱۹۲۸ هنگامی که همسرش رجینالد هارگریوز درگذشت حفظ کرد اما بعد از آن برای نگهداری خانه بناچار دارایی ارزشمند خود را فروخت. محبوبیت «آلیس در سرزمین عجایب» موجب کنجکاوی مردم درباره آلیس و چگونگی ارتباطش با نویسنده داستان می‌شد. اگرچه این موضوع اغلب آلیس را دستپاچه و آشفته می‌کرد اما یادگارهای بر جای مانده از آن دوران ارزشمندترین دارایی او بود و در هنگام نیاز پول خوبی عاید خانواده‌اش کرد. آلیس نسخه خطی را به همراه تنها نامه باقی مانده از چارلز، آلبوم عکس‌هایی که او از خواهران لیدل



تصویر ۷ آلیس، ۸۰ ساله نیویورک

تهیه کرده بود و یک جفت حلقه نقره ازدواج متعلق به رچینالد و خودش را در خانه حراج «سادبی» شرکت داد. نامه به آدرس خانم هارگریوز فرستاده شده بود و مضمون آن دعوت آلیس به صرف جای بود با ذکر این مطلب که اگر تمایل دارد همسرش را نیز به همراه بیاورد. چارلز در نامه نوشته بود:

«بسیار مشکل است باور کنم او شوهر کسی است که من به سختی می‌توانم او را بزرگ‌تر از آن دختر هفت ساله تصور کنم.»^{۱۷}

حراج نسخه خطی آلیس در اعماق زمین با پیشنهاد چهار هزار پوند آغاز گشت و در نهایت با مبلغ پانزده هزار و چهارصد پوند که در آن دوره مبلغی هنگفت بود به دکتر «روزنباخ» فروخته شد. این قیمت، رکوردی جهانی برای حراج یک نسخه ادبی ثبت کرد. یک سال بعد دکتر روزنباخ نسخه خطی را با دو برابر قیمتی که خریداری کرده بود (سی هزار پوند) در حراج به یک امریکایی به نام «الد ریچ ریوز جانسن» فروخت. جانسن برای کتاب قفسه‌ای پولادین با ظاهر چوب ماهون و شیشه نشکن ساخت و در ۱۹۳۲ به هنگام صدمین سالگرد تولد لوئیس کارول آن را در دانشگاه «کلمبیا» در معرض نمایش قرار داد. آلیس هشتاد ساله بود که برای آخرین بار به سرزمین عجایب فراخوانده شد. (تصویر ۷)

وی به نیویورک رفت و مطبوعات و پلیس او را تا یک سوئیت در «والدورف استوریا» اسکورت کردند و از او به عنوان «آلیس واقعی» عکس گرفتند. از آلیس دعوت شده بود تا برگزارکننده را همراهی کرده و از طرف دانشگاه کلمبیا درجه دکترا افتخاری در ادبیات را دریافت کند (تصویر ۳۶). وی خاطرات خود را منتشر کرد و بعد از آن بود که نامه‌ها و تقاضاها برای عکس امضا شده و ملاقات حضوری، او را که در این سن خسته گشته بود از پای درآورد.

او در نامه‌ای به C.L. نوشت:

«پسرم دیگر از آلیس در سرزمین عجایب بودن خسته شده‌ام. آیا این ناسپاسی است؟ تنها مشکل من آنجاست که خسته هستم.»^{۱۸}

دو سال بعد، پانزدهم نوامبر ۱۹۳۴، آلیس در «وسترهام» واقع در «کنت» درگذشت (تصویر ۸).

پس از مرگ جانسن در ۱۹۴۸ کتاب توسط «ائتلاف آمریکایی



تصویر ۸ آگهی فوت آلیس

دوستداران کتاب» به مبلغ هفتاد و هفت هزار پوند خریداری گردید و جهت به رسمیت شناختن تلاش‌های مردم بریتانیا در رویارویی با «هیتلر» (پیش از ورود آمریکا به جنگ) به آنها هدیه گشت. این نسخه ارزشمند هم اکنون در موزه «بریتانیا» نگهداری می‌شود و در آخرین صفحه خود حاوی عکس کودکی آلیس لیدل است (تصویر ۵). چارلز برخلاف آثار تنیل که آلیس را با موهای روشن تصویر کرده قهرمان خود را مو مشکی و شبیه به آلیس لیدل اما داستان هنگامی که روزهای شیرین تابستان را یادآوری می‌کند او را با موهای کوتاه کشیده بود. این طرح تا ۱۹۷۷ که به وسیله یک دانشجوی کانادایی و سپس مورتون کوهن زندگینامه‌نویس کارول کشف شد زیر عکس او پنهان بود (تصویر ۶).

امروزه بسیاری از مردم بیست و پنجم آوریل را روز آلیس نامیده و آن را جشن می‌گیرند. این تاریخ روزی را که چارلز برای اولین بار در ۱۸۵۶ آلیس را ملاقات کرد مشخص می‌کند. گهگاه این جشن را تا مدت ده روز یعنی از بیست و پنجم آوریل تا چهارم می، روز تولد آلیس گسترش داده‌اند. جشنی برای عشق ورزیدن به کودکان که البته بیشتر به دختران اختصاص دارد. چارلز در سال‌های طولانی دلدادگی به آلیس مثالی روشن از عشق خالصانه و پاک را نشان داد. عشقی از خودگذشته و بی‌قید و شرط که برای مدتی طولانی حتی پس از قطع رابطه با خانواده لیدل ادامه یافت. او عشق خود را به کودکان با سرگرم کردن آنها، آموزش ریاضی، طرح بازی و سرگرمی و قصه‌گویی ابراز می‌کرد. پاک‌ی عشق او موجب شد تا سایت «پوئولولا» در سال ۲۰۰۶ به مناسبت صد و پنجاهمین سالگرد روز آلیس جشن خیریه‌ای را برای جمع‌آوری کمک دوستداران کودکان ترتیب دهد. در نخستین دوره این جشن هزار و سیصد دلار جمع‌آوری شد که برای ادامه تحصیل دختر بچه‌های نیازمند مورد استفاده قرار گرفت.^{۱۹}

پی‌نوشت:

۱. مدرسه‌ای در انگلستان که بازی راگی برای اولین بار در آنجا بازی شد.
۲. مبتکر این روش «فردریک اسکات آرچر» مجسمه‌ساز انگلیسی بود. او

پنبه باروتی حل شده در اتر را با دیدن نقره ترکیب می‌کرد و به جای کاغذ که پایه ضعیفی برای لایه حساس مذکور به شمار می‌رفت شیشه را با این ماده مرطوب می‌ساخت.

۳. کارولین لیچ

(Karoline Leach), 25 November 2004, "Charles Lutwidge Dodgson Biography".

برادر چارلز کینگزلی که هر دو برادر نویسنده بودند اما چارلز معروف بود.

۴. جرج مک دانلد و چارلز کینگزلی از فانتزی‌نویسان دوره ویکتوریا بودند.

۵. میویس بتی

(Mavis Batey), 23 August 1991, "The Adventures of Alice".

۶. (۱۸۵۴ دبلین، ایرلند - ۱۹۰۰ پاریس)، نویسنده داستان‌های کوتاه و رمان، نمایشنامه‌نویس، شاعر.

۷. سیندرلا محصول ۱۹۵۰ و آلیس در سرزمین عجایب محصول سال ۱۹۵۱ دیزنی می‌باشند. سال ۱۳۳۶ مصادف با ۱۹۵۸ است.

۸. هنرمند معروف اسپانیایی و یکی از بزرگ‌ترین نقاشان فراواقع‌گرایی جهان (سوررالیسم) در قرن بیستم.

۹. مهره وزیر در انگلیسی مهره ملکه است، آن سوی آینه، مترجم محمدتقی بهرامی حزان، چاپ اول ۱۳۷۴، تهران: چاپ نیل.

۱۰. کارولین لیچ

(Karoline Leach), 3 May 1996, "Ina In Wonderland". Times Literary Supplement.

۱۱. همان

۱۲. همان

۱۳. همان

۱۴. Alice Under Skies، مترجم محمد تقی بهرامی حزان، آن سوی آینه، چاپ اول ۱۳۷۴، تهران: چاپ نیل.

۱۵. پرنس لئوپلد پدر خوانده لئوپلد رچینالد بود.

17. BBC News Online, 23 March 2001, "Alice in Wonderland archive for sale".

18. Errol D. Kaighin, Jan.-Feb. 2002, "Alice and the Knockdown Argument"

19. <http://alice.puellula.com/AliceDay.html>